

امویان؛ مبلّغ تقابل صحابه و اهل بیت علیهم‌السلام

دکتر محمدرضا هدایت‌پناه / استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

چکیده

با توجه به سیر تاریخی حوادث صدر اسلام در ارتباط با عملکرد برخی از بزرگان صحابه، امویان با دستگاه تبلیغاتی خود، چنین وانمود کردند که صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از ایشان هیچ‌گونه علقه‌ای از لحاظ فکری و عاطفی با اهل بیت علیهم‌السلام نداشتند و بلکه صحابه به عنوان یک مجموعه واحد در یک جبهه و اهل بیت علیهم‌السلام در جبهه مقابل بودند. این موضوع، بخصوص پس از حوادث جنگ‌های جمل و صفین، موضوع تقابل را تشدید کرد. اما واقعیت امر چیست؟ آیا حقیقتاً صحابه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مخالف اهل بیت علیهم‌السلام بودند؟ به نظر می‌رسد با حاکمیت معاویه و امویان، این موضوع دستاویز سیاست‌مداران اموی بود و آنان با توجه به برخی زمینه‌ها، فرهنگ تقابل را با تبلیغات زیاد در جامعه توسعه دادند و آن را نهادینه کردند؛ چراکه این موضوع آنان را به هدفشان، که قرار دادن اهل بیت علیهم‌السلام در مقابل مسلمانان و در نتیجه، ایجاد تنفر و به حاشیه راندن کامل آنان بود، می‌رساند. این در حالی است که بسیاری از بزرگان صحابه، اعم از مهاجران و انصار، دوست‌دار اهل بیت علیهم‌السلام و مبلّغ واقعی آنان بودند و نقش مهمی در گسترش و نهادینه کردن تشیع در میان مسلمانان داشتند. بسیاری از آنان در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسیدند و بسیاری هم بر این اعتقاد و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام ثابت قدم ماندند. اهل بیت علیهم‌السلام نیز بر خلاف خواست امویان، موضعی مثبت نسبت به صحابه به طور عام - صرف نظر از اقلیتی خاص - از خود نشان می‌دادند و از رفتارها و سخنانی که در جهت اهداف امویان بود، اجتناب می‌کردند و تفرقه افکنان را از خود می‌رانند. البته این به معنای نادیده گرفتن دشمنی اقلیتی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام نیست و تبلیغ این اقلیت به عنوان اکثریت و یا مجموعه واحد (صحابه) و نادیده گرفتن مواضع مثبت اکثریت خطاست. اما امویان خواهان چنین تفسیری بودند؛ آن‌گونه که از کشته عثمان شعار سیاسی خود را به دست آوردند و اهداف خود را پیش بردند. با این همه، غفلت بخشی از طرفداران هر دو گروه تشیع و تسنن را فراگرفته است و بدون تفکیک گروهی اندک از صحابه، بر طبل توخالی و توهمی فرهنگ تقابل صحابه به طور عام می‌کوبند.

کلیدواژه‌ها: صحابه، اهل بیت علیهم‌السلام، تقابل، معاویه.

مقدمه: دلایل عدم توجه شیعه به دانش صحابه‌نگاری

با اینکه در جای خود ثابت شده که شیعه بنیانگذار دانش صحابه‌نگاری بوده و صحابه‌نگاری‌های شیعیان نقش کلیدی و گاه بسیار تأثیرگذار بر صحابه‌نگاری‌های اهل سنت داشته - مانند تألیفات عبیدالله بن ابی‌رافع و هشام کلبی در این زمینه - اما شیعه در مقایسه با اهل سنت، بخصوص از قرن‌های پنجم به بعد، چندان توجهی به این دانش نکرده و اساساً شخصیت‌شناسی صحابه و به تعبیر صحابه‌نگاران «معرفة الصحابه» به صورت تراجم‌نویسی، برای علمای شیعه موضوعیت نداشته است.

این بی توجهی را می‌توان معلول دو امر کلی دانست:

نخست اختلاف اساسی میان شیعه و اهل سنت در باب اخذ سنت؛ بدین معنا که شیعه معتقد بوده به علل و عوامل تاریخی و سیاسی، بهترین و صحیح‌ترین راه دست‌یابی به سنت نبوی از طریق اهل بیت پیامبر ﷺ و اصحاب راستین آنان بوده است. این امر چنان اهمیت داشته که از منظر ابان بن تغلب، تعریف «شیعه» در این امر نهفته است؛ شیعه کسی است که در مسائل اختلافی درباره سنت نبوی، تنها به قول علی بن ابی‌طالب ﷺ تمسک می‌جوید و در صورت اختلاف روایات نقل شده از حضرت علی ﷺ، به قول جعفر بن محمد اعتماد می‌کند. (ر.ک. نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۱۲) وقتی از ابان درباره حضور صحابه در کنار امیرالمؤمنین علی ﷺ در جنگ‌ها سؤال شد، گفت: گویا شما از این طریق می‌خواهید به حقیقت حضرت علی ﷺ پی ببرید، ولی موضوع نزد ما به عکس است؛ یعنی این علی ﷺ است که میزان است و هر که با او بوده و همراهی‌اش کرده به حق راه یافته است. (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۱۲)

این دیدگاه به خوبی نگاه جامعه شیعه را به صحابه و جایگاه حضرت علی ﷺ و اهل بیت ﷺ نسبت به سنت نبوی نشان می‌دهد. بر خلاف شیعه، اهل سنت پایه فقه خود و طریق اخذ سنت نبوی را با نظریه «عدالت کل صحابه» بر روایت‌ها و

گزارش‌های صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی افعال خود صحابه، که کاشف از فعل نبوی است،^۱ و یا حتی گاه مقدّم بر سنت نبوی گذاشته‌اند؛ چنان‌که مشروعیت سنت شیخین در مقابل سنت نبوی یکی از اصول اختلافی میان امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای خلافت و همچنین مورد اعتراض و رد از سوی اهل بیت علیهم السلام بوده است. در مواردی وقتی از امام صادق علیه السلام درباره «متعتان» سؤال شد و امام با استناد به سنت نبوی، حلیّت آن را بیان داشتند، ولی از سوی سؤال کننده «سنت شیخین» مطرح شد، امام پاسخ دادند که تو بر سنت صاحب عمل کن و من بر سنت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله. (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۴۴۹)

این دیدگاه را ابن حزم به طور شفاف و کامل چنین بیان داشته است: اگر حنفیان و مالکیان و شافعیان مخالفتی از سوی صحابه با نظر فقهی خود ندیدند، برایشان بسیار مهم است، ولی نزد ما سخن هیچ کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت نیست؛ «فما نحن فلاحجة عندنا فی قول احد دون رسول الله صلی الله علیه و آله» (ر.ک. ابن حزم، ج ۹، ص ۱۸۶) روشن است که با این دو دیدگاه، هر یک از دو گروه فعالیت دانش‌اندوزی خود را به کدام بخش مصروف خواهد داشت.

دومین عامل بی توجهی شیعه به این دانش گرایش فضایل‌نویسی و دفاع افراطی و مقدّس‌مآبانه از موضوع عدالت صحابه و عملکرد آنان به منظور رویارویی با نگاه انتقادی شیعه به برخی از صحابه بوده است. این کار در نتیجه، شیعه را به صورتی دیگر به واکنش و نوعی تقابل با فضایل‌نویسی صحابه کشانده که به دو صورت «مناقب‌نگاری» اهل بیت علیهم السلام و «مثالب‌نویسی» بروز کرده است. این تقابل ساختگی — که دشمنان واقعی مصالح مسلمانان، اعم از برخی حاکمان و جاهلان عالم‌نما و گاه همسو با سیاست‌های حاکمان به آن دامن می‌زنند — نه اصل اعتقادی داشته و نه

۱. عناوینی مانند «المصنف فی الاحادیث و الآثار» ناظر به این دو بخش است.

واقعیت خارجی و تاریخی صحابه و اهل‌بیت علیهم‌السلام چنین بوده است. اما عملکرد اقلیتی از صحابه - که متأسفانه از چهره‌های شناخته شده و البته متنفّذ سیاسی بودند - و بازتاب‌های آن در مباحثات و منازعات کلامی - تاریخی، پس از چندین قرن، عملاً چنین وانمود ساخت که «صحابه» برای اهل‌سنت و «اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» برای شیعه به عنوان هویت ملی و مذهبی هر یک از دو مذهب شناخته می‌شوند.

نتیجه این شد که از یک‌سو، شبهه دشمنی صحابه (نه اقلیت) با اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را القا نمودند و از سوی دیگر، دشمنی شیعه با کل صحابه را دامن زدند. به‌گونه‌ای که شیعه را از صحابه بریدند و اهل‌سنت را از اهل‌بیت علیهم‌السلام؛ آن‌گونه که اگر یک عالم سنی در فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام کتابی تألیف می‌کرد در درون جامعه اهل‌سنت به تشییع متهم می‌شد و همچنین اگر عالمی شیعی درباره صحابه به گونه اهل‌سنت کتابی می‌نوشت گو اینکه خرق اجماعی صورت داده است، و حال آنکه تمام این مطلب خلاف واقع است؛ زیرا نه اهل‌بیت علیهم‌السلام و نه شیعیان آنان چنین تلقی از تمام صحابه داشته‌اند و نه عملکرد غالب صحابه چنین بوده است، بلکه بسیاری از آنان - جز تعداد اندکی که البته برخی از آنان از بزرگان صحابه نیز بوده‌اند - مدافع اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده و بسیاری از آنان در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان شرکت کردند و شهید شدند. اما القا و نهادینه کردن چنین شبهه‌ای جنگ‌ها و کشتارهایی میان پیروان دو فرقه در قرن‌های سوم و چهارم پدید آورد و بازتاب‌های منفی این فضای ساختگی را در عصر حاضر شاهدیم.

بنیان‌گذاران و زمینه‌سازان حرکت تقابل صحابه با اهل‌بیت علیهم‌السلام

همان‌گونه که بیان شد، صحابه‌نگاری با گرایش عدالت صحابه، که به صورت فضایل‌نگاری ظهور کرد و به غلط به عنوان حرکتی در مقابل اهل‌بیت علیهم‌السلام جا افتاد، ریشه در

زمینه‌های تاریخی دارد که نتایج آن در حوزه‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، خود را طی قرن‌های متمادی نشان داده است.

حرکت تقابل در حقیقت، به تاریخچه جعل حدیث بازمی‌گردد؛ چون مهم‌ترین بحث در قرن نخست هجری، مسائل سیاسی، به‌ویژه موضوع خلافت میان دو حزب علوی و عثمانی، بود. این بحث خود را بیشتر در نقل فضایل خلفا نشان داده است. هر گروه و حزبی برای تأیید اهداف سیاسی خود، در میان مردم از سلاح قوی حدیث بهره برد. به طور طبیعی، برای نفوذ بیشتر، می‌بایست این احادیث از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و یا منسوب به آن حضرت بیان می‌شد. حقیقت آن است که هر دو گروه در نقل فضایل، برای هدف خود دست به جعل زده است، اما نکته مهم در این درگیری سیاسی این سؤال است که پایه‌گذار و آغازکننده این حرکت کدام حزب بوده است؟ برخی از مؤلفان سنی، شیعه را اصل و اساس جعل حدیث دانسته و ریشه این احادیث جعلی را پس از قتل عثمان و روی کار آمدن حزب علوی دانسته‌اند که برای تأیید خود، به جعل هزاران حدیث در فضایل و تأیید خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او در عراق دست زده و به این نیز بسنده نکرده‌اند؛ احادیثی در ذم و طعن خلفای سه‌گانه ساخته‌اند. (سباعی، ۱۴۲۷، ص ۷۹) سباعی در کتاب خود، السنّة و مکانتها فی التشریح الاسلامی، به نقل از خلیلی (خلیل بن احمد - م ۴۴۶ - مؤلف الارشاد فی معرفة علماء الحدیث) می‌گوید: این کار شیعیان ادامه یافت، تا آنکه احادیث ساختگی از سوی ایشان تنها درباره فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام به سیصد هزار حدیث رسید. وی پس از اینکه شیعیان را به انواع دروغ‌پردازی متهم و تمام صحابه را از این موضوع تبرئه می‌کند، عقیده خود را با این سخن زُهری تأیید می‌کند که می‌گوید: حدیثی که نزد ما یک وجب است، وقتی به عراق می‌رود یک زراع بازمی‌گردد. از همین رو، عراق را «دارالضرب» نامیدند؛ یعنی محل جعل حدیث. (سباعی، ۱۴۲۷، ص ۷۹-۸۲)

بر اساس همین ادعا، چون دروغ‌پردازی شیعیان بالا گرفت، گروهی از جاهلان اهل سنت به مقابله برخاستند و دروغ را با دروغ جواب دادند و احادیثی در فضایل خلفای سه‌گانه ساختند. همچنین طرف‌داران معاویه نیز فضایی برای او و امویان و شهرهای شام و حمص جعل کردند. (ر.ک. معروف الحسنى، ۱۴۰۷، ص ۹۰-۹۱) هاشم الحسنى بیش از ۶۰ صفحه در تبیین این اتهام و پاسخ بدان نوشته و در بخش احادیث منقبت و منقصت، به تبیین عملکرد شیعه و اهل سنت و روایات ساختگی در این دو باب به تفصیل سخن گفته است.

فضیلت‌تراشی برای اهل بیت علیهم‌السلام هرچند ممکن است از سوی غلات و برخی از متعصبان افراتی شیعی و یا قصه‌خوانان (برای نمونه، نک. ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۵۹) - آن هم در مقابل اقدامات گروه‌های مخالف از جمله بکریه، عمریه و امویان - صورت گرفته باشد، (نک. ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۷) اما اینکه شیعه آغازگر آن بوده باشد، اتهامی بیش نیست؛ زیرا اولاً، در زمان خلفای سه‌گانه، شیعه نه از لحاظ عِدّه و نه از لحاظ قدرت حکومتی در صحنه بود. ثانیاً، انکار این مطلب که معاویه پس از دستیابی به حکومت، اقدام همه‌جانبه‌ای برای سرکوب هویت تشیع، اعم از فیزیکی و فرهنگی، بخصوص در جغرافیای شیعه، یعنی عراق و کوفه آغاز کرد، انکار بدیهیات تاریخ و چشم بستن بر واقعیت است. او بود که سیاست دشمنی و جدایی امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام از خلفا را دامن می‌زد و از یک سو، آن حضرت را به حسد ورزی به خلفا متهم می‌کرد (منقری، ۱۴۰۴، ص ۸۷) و از سوی دیگر، برای توجیه طغیانگری خود بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به عملکرد خلفا با آن حضرت و تبعیت خود از سیره و روش آنها احتجاج می‌کرد. (منقری، ۱۴۰۴، ص ۱۲۰-۱۲۱)

سیاست راهبردی معاویه بر این قرار گرفته بود که برای بدنام کردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد افکار عمومی با تبلیغات، او را در مقابل شیخین معرفی نماید که می‌توان گفت: در آن عصر، این دو خلیفه از مقدّسات و از جایگاه خاصی نزد

مسلمانان برخوردار بودند. به عبارت دیگر، کار او تحریک عواطف دینی مردم با قرار دادن حضرت علی علیه السلام در مقابل مقدّسات مردم بود. وی در نامه‌هایی که برای امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرستاد سعی می‌کرد تا با طرح مسائلی، آن حضرت را در مقابل آنان قرار دهد؛ مطلبی از ایشان به دست آورد تا بهانه ای برای تبلیغ این موضوع بر ضد حضرت علی علیه السلام داشته باشد.^۱ برای مثال، در یکی از نامه‌هایش بیان ابوبکر و عمر را افضل بر همه معرفی کرد تا حضرت علی علیه السلام را به واکنش منفی وا دارد. آن حضرت در پاسخ او فرمودند: معرفی فاضل و مفضول از مهاجران و انصار به طلقاً چه ارتباطی دارد؟! آن حضرت با بیان مفاخر بنی‌هاشم و معایب امویان، کید او را به خودش بازگرداندند. (ر.ک. ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۱۸۱-۱۸۶) معاویه همچنین در برابر استدلال‌های محکم امام مجتبی علیه السلام بر حقانیت اهل بیت علیهم السلام بدون اینکه پاسخ منطقی به آن حضرت بدهد، آن حضرت را به دشمنی با خلفای نخست و مهاجران و انصار متهم کردند. (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۸۵ق، ص ۳۶)

بر این اساس، معاویه وقتی بر کرسی سلطنت نشست به تمام کارگزاران خود دستور داد تا علاوه بر جلوگیری از نقل فضایل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام، به جعل و توزیع فضایل شیخین و عثمان و حتی خود معاویه و برخی از صحابه همسو با او اقدام کنند.^۲ چه دستور و تلاشی بالاتر از اینکه گفت: «و لاتترکوا خبراً یرویه احد من المسلمین فی ابی‌تراب الا و تأتونی بمناقض له فی الصحابة؛ فانّ هذا احبّ الیّ و اقرّ لعینی و ادحض حجة فی ابی‌تراب.» (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۵)

۱. این نکته مورد تأکید و توجه ابوجعفر نقیب، استاد ابن ابی‌الحدید بوده است. ر.ک. ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۱۸۴.

۲. ابن ابی‌الحدید این مطلب را به نقل از ابوالحسن مدائنی آورده است. ر.ک. ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۵.

ده‌ها روایت از سوی امویان و طرف‌داران خلیفه اول و دوم و بخصوص خلیفه سوم برای شخصیت‌سازی آنان در افکار عمومی و مقابله با امیرالمؤمنین علیه السلام ساخته شد. (نک. معروف الحسنی، ۱۴۰۷، ص ۱۲۱-۱۲۲) روایات ساختگی درباره مناقب عثمان آن قدر انتشار داده شد که حتی خود معاویه دستور توقف آن را داد و با این کار چنان فضای دروغینی درست کرده بود که دیگر به احادیثی که می‌شنید، اعتماد نداشت.^۱

از این رو، محدث بزرگ اهل سنت، نَفَطَوِیَه، می‌گوید: بسیاری از روایات فضایل صحابه - و البته برخی از آنان - برای نزدیکی به دولت‌مردان اموی در زمان حکومت بنی‌امیه ساخته شد تا بدین‌وسیله با حضرت علی علیه السلام و بنی‌هاشم مقابله کرده باشند. (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۶) او از دوست‌داران امیرالمؤمنین علیه السلام درباره صحابه، بخصوص خلفا، تفتیش عقاید می‌کرد و بدین‌سان، به اختلافات میان مسلمانان دامن می‌زد. این در حالی است که معاویه از وصف صحابه پاکباز در مجلس خود جلوگیری می‌کرد، (مسعودی، ج ۳، ص ۶۱-۶۲) بلکه گاه به بدی از آنان یاد می‌نمود. همین موضوع سبب شد تا طارق بن عبدالله نهدی، که از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شده و نزد معاویه رفته بود، وقتی سخنان زشت معاویه را درباره حضرت علی علیه السلام و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله شنید، در مجلس او برخاست و با صراحت و شجاعت از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، که جملگی در کنار حضرت علی علیه السلام بودند، دفاع کرد و آنان را پاکان و پرچم‌داران هدایت و نشانه‌های دین وصف نمود که از دنیا بریده و به آخرت چشم دوخته‌اند. معاویه از این سخنان به شدت ناراحت شد، ولی چیزی نگفت و امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی

۱. ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۵. برای آگاهی بیشتر از این‌گونه روایات و ساختگی بودن آنها، ر.ک. هدایت‌پناه، محمدرضا، بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا، بحث «تبلیغات و نقش آن در گسترش تفکر عثمانی در کوفه».

این خبر را شنید، فرمود: اگر طارق کشته می‌شد شهید بود. (ابن هلال ثقفی، ۱۴۰۷، ص ۳۶۹-۳۷۴)

ابن ابی‌الحدید درباره این تقابل امویان می‌گوید: علی علیه السلام از ذکر فضایل صحابه کراهتی نداشت، اما این معاویه و امویان بودند که تصور می‌کردند حضرت علی علیه السلام و اهل بیتش علیهم السلام با صحابه دشمنی دارند، در حالی که این حقیقت ندارد. (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۷) حقیقت سخن ابن ابی‌الحدید را می‌توان از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در تمجید و ستایش اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الگو معرفی کردن آنان در عبادت و مجاهدت در راه خدا (ر.ک. سید رضی، خطبه ۹۷/ ابن هلال ثقفی، ۱۴۰۷، ص ۳۳۰-۳۳۱) و حتی حق تعیین خلیفه (ر.ک. سید رضی، نامه ۶/ ابن قتیبه، ج ۱، ص ۹۲) به خوبی دریافت. همچنین در عرصه عمل، همکاری و مجاهدت صحابه را با آن حضرت می‌توان از بیعت گسترده و قریب به اتفاق آنان با حضرت علی علیه السلام و ترغیب دیگران بر این امر با ایراد خطبه‌ها و فضایل آن حضرت (ر.ک. شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۱۰۲-۱۰۵) و نیز از آمار نزدیک به سه هزار نفری اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، که حضرت علی علیه السلام را در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان یاری رساندند، به دست آورد. تنها در جنگ جمل، هشتصد نفر از انصار و چهارصد نفر از شرکت‌کنندگان در «بیعت رضوان» حضور داشتند. (ذهبی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۸۴) مسعودی در روایتی از منذر بن جارود، تصویر بسیار زیبا و پر اُبتهی از ورود گردان‌های صحابه به بصره ارائه داده است (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۵۹-۳۶۱) که گرداگرد امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته بودند. وی می‌گوید: در این جنگ، چهارصد نفر از مهاجران و انصار حضور داشتند که هفتاد نفر از آنان بدری و گروه دیگری از انصار بودند که به امام ملحق شدند. (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۵۸) همچنین ۲/۳۰۰ نفر از صحابه با او در جنگ صفین شرکت داشتند که ۸۷ نفر بدری (هفده نفر از مهاجران و هفتاد نفر از انصار) و نهصد تن از شرکت‌کنندگان «بیعت رضوان» بودند. (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۵۲) امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نامه‌شان به

معاویه فرمودند: کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند. (سید رضی، نامه ۶) در جنگ صفین، وقتی نعمان بن بشیر و ابوهریره از سوی معاویه نزد حضرت علی علیه السلام آمدند تا با او گفت‌وگو کنند، آن حضرت به نعمان فرمود: ای نعمان، به من بگو که آیا تو از قومت (انصار) هدایت شده‌تری؟! گفت: نه. فرمود: اینک تمام قوم تو (انصار) با من هستند، جز سه یا چهار نفر. آیا تو می‌خواهی از این چند نفر باشی؟! (ابن هلال ثقفی، ۱۴۰۷، ص ۳۰۹)

همچنین صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام همچون سعید بن قیس با معاویه و شامیان بر همین نکته اساسی تأکید و احتجاج داشتند که جز چند نفر - آن هم برخی از مسلمة الفتح و افراد غیر مشهور - کسی از صحابه در کنار معاویه نیست و همه در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام و حزب اویند. (ر.ک. منقری، ۱۴۰۴، ص ۶۵، ۱۱۹ و ۲۳۶ / اسکافی، ۱۴۰۲، ص ۱۵۵)

اما حرکت تقابل، که یکی از مهم‌ترین سیاست‌های امویان بود، آنان را بر آن می‌داشت تا بر این طبل توخالی بکوبند و با جاسوسان و مزدوران خود، پیوسته از اهل بیت علیهم السلام درباره شیخین سؤال کنند تا از آنان بهانه‌ای به دست آوردند و با اشاعه آن در جامعه، فتنه به راه اندازند و مردم را از اهل بیت علیهم السلام دور کنند. (ر.ک. حسینی جلالی، ۱۴۱۸، ص ۱۰۰-۱۱) هرچند برخی از اصحاب خاص آن حضرت پس از قتل محمد بن ابی‌بکر و تصرف مصر به دست معاویه، نظر آن حضرت را درباره شیخین جویا شدند و حضرتش نیز از این پرسش در آن لحظات مکدر شدند، اما به هر حال، از هرگونه افرط‌گری اصحابشان به شدت جلوگیری می‌کردند؛ چنان‌که در پاسخ این تعداد از اصحاب نامه‌ای طولانی نوشتند و مواضع خود را به طور شفاف درباره حوادث پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تمام مسلمانان اعلام نمودند و در آن، ضمن بیان حقی که از ایشان ضایع شده، هیچ سب و لعنی از ایشان صادر نشده است؛ (ر.ک. ابن هلال

ثقفی، ۱۴۰۷، ص ۹۱۹-۲۱۲)^۱ چرا که خود آن حضرت از این کار جلوگیری می نمودند؛ چنان که وقتی دیدند گروهی از اصحابشان عثمان را سب می کنند به شدت ناراحت شدند؛ به گونه ای که عرق بر پیشانی مبارکشان نشست. (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۲۹۱)^۲ پس از جنگ جمل و در بدو ورود به کوفه، وقتی قرظة بن کعب انصاری با جماعتی برای تهنیت به حضور حضرت علی علیه السلام رسیدند، قرظه گفت: خدا را سپاس که شما را عزیز و دشمنانتان را ذلیل کرد و شما را بر گروه باغی طغیانگر و ستمگر پیروز گرداند. عبدالله بن وهب راسبی (خارجی) بلافاصله گفت: آری، بر گروه باغون، ظالمون، کافرون و مشرکون! امیرالمؤمنین علیه السلام از این سخن او برآشفتنند و از افراط گری او به شدت انتقاد کردند که چرا اصحاب جمل را کافر و مشرک خواند؟ (شیخ مفید، ۱۴۱۴، ص ۳۱-۳۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین نیز حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی را از لعن و دشنام دادن به معاویه برحذر داشتند و سفارش کردند که به جای لعن، عملکرد او را بگویند که این شیوه کوبنده تر و نافذتر است. (منقری، ۱۴۰۴، ص ۱۰۳) این روایت و این سیره و دستورالعمل با روایت لعن امام علی علیه السلام در نماز، بر معاویه، عمرو بن عاص، ابو الاعور سلّمی، ابوموسی اشعری، ولید بن عقبه، حبیب بن مسلمه، عبدالرحمان بن خالد بن ولید و ضحاک بن قیس که تمامی این افراد از اصحاب

۱. در این رساله بلند، نکات مهمی وجود دارد که محل تأمل است؛ از جمله اینکه در شمار افرادی که نزد آن حضرت آمدند، عبدالله بن سیأ نام برده شده که شخصیت این فرد به شدت مورد مناقشه علامه عسکری است و به افسانی و خیالی بودن آن معتقد است و به همین منظور، کتاب عبدالله بن سیأ و یکصد و پنجاه صحابی ساختگی را نوشت.

۲. با توجه به نقل این گزارش در کتاب شیخ مفید، این توجیه که خبر مزبور از سوی عثمانی ها و اهل سنت ساخته شده باشد، قابل قبول نیست.

پیامبر ﷺ بودند، (منقری، ۱۴۰۴، ص ۵۵۲ / بلاذری، ۱۳۹۴، ص ۳۵۲ / ابن هلال ثقفی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۴۱) سازگاری ندارد.

بنابراین، یا باید گفت که این دستور مربوط به شرایط جنگ بوده و هنوز امید به هدایت معاویه و شامیان بوده است؛ یا راوی در نقل این روایت، اشتباه کرده است؛ زیرا قاضی نعمان مصری گزارش نصر بن مزاحم را نقل کرده است، اما با این تفاوت که امام به آن دو فرمودند تا معاویه و پیروان او را لعن کنند. (قاضی ابوحنیفه، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۶۵) اما گویا مناسب‌ترین پاسخ آن است که شیوه امیرالمؤمنین ﷺ برگرفته از سیره پیامبر ﷺ و منطبق بر دستور قرآن است که می‌فرماید: ﴿لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام: ۱۰۸) و اینکه اساساً روایت لعن امام بر تعدادی از صحابه - هر چند در منابع کهن شیعی آمده - اولاً، دربارهٔ چند نفر خاص بوده که دست به جنایت و کشتار زده بودند (ابن هلال ثقفی، ۱۴۱۷، ص ۴۲۹ و ۴۴۲) و ثانیاً، انجام این کار در قنوت، تحریف و خبری ساختگی از سوی معاویه و همفکران او بوده تا در میان مسلمانان، سنت لعن و دشنام بر امیرالمؤمنین ﷺ و اولاد و اصحاب گرامی‌اش را بر منابر مسلمانان و در نماز و حتی در همهٔ عبادات دیگر، موجه و مقبول جلوه دهند و آن را مقابله به مثل تبلیغ نمایند. (معروف الحسینی، ۱۴۰۷، ص ۱۷۹)^۱

در تاریخ تشیع، نمونه‌ای گزارش نشده است که حاکمی یا عالمی شیعی دستور داده باشد تا دوست‌داران خلفا را مجبور به سب و لعن آنان کنند و در صورت

۱. به نظر می‌رسد تحریف دیگر دربارهٔ تعداد افرادی باشد که از سوی امام ﷺ لعن شده‌اند؛ زیرا بنا بر همان روایت ثقفی، امام تنها بسر و یا معاویه و عمرو عاص و بسر را لعن کرده، اما در برخی روایات، بر این تعداد افزوده شده و ابوموسی اشعری و برخی دیگر را بدان افزوده‌اند. ر.ک. منقری، ۱۴۰۴، ص ۵۵۲ / ابن ساذان، فضل، ۱۳۶۳، ص ۶۳-۶۴

امتناع، مورد اذیت و آزار قرار داده باشند. اما تاریخ امویان پر از گزارش‌هایی است که نشان می‌دهد آنان نه تنها ده‌ها تن از صحابه و تابعان و دیگران از شیعیان و دوست‌داران اهل بیت علیهم السلام را اذیت و آزار کردند، بلکه جمع زیادی را زندانی و تبعید کردند و به شهادت رساندند و به صراحت، بخش‌نامه به سراسر مملکت اسلامی ارسال کردند که ذمه خود را از شیعیان علی بن ابی‌طالب علیه السلام برداشتند.

امام سجاد علیه السلام نیز وقتی گروهی از مردم عراق - که یا جاسوس بودند و با افراط‌گرایان جاهل بی‌منطق - نزدشان آمدند و به بدگویی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداختند، امام با استناد به آیاتی از قرآن، عمل آنان را نکوهش کردند و آن گروه را از پیش خود راندند (ابن عساکر، ۱۴۱۷، ج ۴۱، ص ۳۸۹/ مزی، ۱۴۰۳-۱۴۰۴، ج ۲۰، ص ۳۹۴) بسیاری دیگر بودند که خود را از طرف‌داران اهل بیت علیهم السلام جا زدند و از زبان آنان احادیث بسیاری در مذمت و مثالب خلفا و صحابه و مناقب غالیانه درباره ائمه اطهار علیهم السلام ساختند؛ افرادی همچون بشار شعیری کوفی، حمزه یزیدی، معمر بن خیثم، محمد بن مقلص اسدی ابوزینب، بزیع بن موسی حاک، حرث شامی، بیان بن سمعان تمیمی، مغیره بن سعید، عبدالله بن حرث، سرری، صائد هندی، محمد بن فرات. (نک معروف الحسنی، ۱۴۰۷، ص ۱۴۹-۱۵۱)

شاید همین گروه تندرو و طرف‌دارانشان بودند که وقتی به امام صادق علیه السلام خبر رسید که چنین افرادی در مسجد به سب شیخین مشغولند، آنان را نفرین کردند. (صدوق، ۱۴۱۴، ص ۱۰۷) ابوحنیفه نیز از امام صادق علیه السلام خواست با توجه به جایگاهش، که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام شیعیان است، رسماً آنان را از سب صحابه منع کند، ولی امام فرمودند: این گروه به سخنان ما توجهی ندارند.^۱

۱. شبیه همین ملاقات و گفت‌وگو میان ابوحنیفه و امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است. ر.ک. قاضی نورالله تستری، ۱۳۶۷، ص ۱۹۷.

این موضوع مورد تأیید امام رضا علیه السلام نیز قرار گرفته است و آن حضرت به صراحت، به یکی از اصحابشان فرمودند: دشمنان اهل بیت علیهم السلام روایاتی را در عیب‌جویی دشمنان آنان با نام و نشان جعل کردند تا بدین‌گونه، ما را با نام و نشان سرزنش و عیب‌جویی کنند، در حالی که خداوند فرموده است: کافران را ناسزا نگویند تا آنان از روی نادانی و سرکشی، خدا را ناسزا نگویند. (انعام: ۱۰۸) نک. شیخ صدوق، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۷۲)

مجموعه این اخبار و سیره عملی اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهد که تمام این گزارش‌ها را نمی‌توان بر تقیه حمل کرد. ما ابایی نداریم از اینکه بگوییم اولاً، شیعه قانون عدالت صحابه را نه تنها قبول ندارد، بلکه آن را قانونی بر خلاف قرآن و عملکرد مسلم خود صحابه می‌داند و ثانیاً، از عملکرد برخی از بزرگان صحابه نیز نه تنها خرسند نیست، بلکه حق انتقاد بر آنان را برای خود محفوظ می‌دارد؛ چراکه - دست کم - بنا بر اساس همان روایت نصر و یا خطبه‌ها و نامه‌های امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه در اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام عملکرد برخی از صحابه مانند عثمان، طلحه، زبیر، معاویه و برخی دیگر را به نقد کشیده و این انتقاد را تجویز کرده‌اند، شکی نیست. ذهبی بر اساس تفکرات سلفی خود، در اینجا نیز بر خلاف نصوص تاریخی، این‌گونه خطبه‌ها و نامه‌ها و به طور کلی، نهج‌البلاغه را ساخته و پرداخته سید مرتضی - با سید رضی اشتباه کرده - دانسته است. (ر.ک. ذهبی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۲۴) به هر حال، دو حرکت افراطی و تفریطی از سوی گروه‌ها در این جریان صورت گرفته است: گروه اول، که راه افراط در پیش گرفتند و عملاً آب به آسیاب دشمن ریختند و شاید بیشتر در میان توده مردم رواج داشته‌اند تا در میان علما، انتقاد را به صورت‌هایی به نمایش گذاشته‌اند که بر خلاف سیره اهل بیت علیهم السلام بوده و جز بدنامی و بهانه دادن به دست دیگران و ضربه زدن به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان نفعی نداشته و مورد تأیید نیست. این گروه بدون توجه به بازتاب اعمال خود، متوجه نیستند که به

نام «تولاً» و «تبراً» نمی‌توان هر کاری انجام داد و هر سخنی بر زبان راند؛ چراکه گاه تبعات منفی آن بسیار سنگین است. برای نمونه، می‌توان به شکواییه شیعیان بخارا به مراجع نجف در سال ۱۳۸۲ق اشاره کرد که به سبب انتشار سب و لعن، صدمات شدیدی از این مسئله متوجه مردم آنجا شد. (ر.ک. نشریه بعثت، ۱۳۸۶، ص ۸)

این‌گونه رفتارها دقیقاً همان چیزی است که معاویه و امویان در میان مسلمانان گسترش می‌دادند و بدان دامن می‌زدند تا از این رهگذر، به خواسته‌های سیاسی خود، که بدبین نمودن مسلمانان به اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان بود، دست یابند. البته اهل سنت بر اساس مسئله «عدالت صحابه» هرگونه انتقاد را جایز نمی‌دانند؛ حتی شخصی مثل ابن عبدالبر در شرح حال ابوسفیان، با اینکه روایاتی مبنی بر کفر ابوسفیان نقل کرده است، می‌گوید بدتر از این روایات نیز نقل شده است، اما من خوش ندارم آنها را نقل کنم. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۴۱)^۱

این تقدس‌گرایی برای صحابه در مقابل اهل بیت علیهم السلام را می‌توان از پرسش‌هایی در این زمینه به دست آورد که آیا صحابه، حضرت علی علیه السلام را در جنگ‌ها یاری کردند یا خیر؟ این تلقی سیاسی - مذهبی چنان بوده که شیعیان را بر آن داشته است تا کتاب‌هایی در این زمینه بنگارند و کمترین نتیجه این کار، توجه دادن جامعه اهل سنت به مواضع بر حق امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. اما صورت واقعی مسئله برای شیعیانی همچون ابان بن تغلب به عکس بوده؛ یعنی فضیلت و حقانیت حضرت علی علیه السلام با صحابه شناخته نمی‌شود، بلکه این حضرت علی علیه السلام است که شاخص و

۱. جالب اینکه برخی از فقها و محدثان اهل سنت همچون ابن صلاح و زین الدین عراقی، استاد ابن حجر عسقلانی، همین مقدار را بر ابن عبدالبر ایراد گرفته است. نک. شهرزوی، ۱۴۱۶، ص ۳۰۱/عراقی، ۱۴۱۷، ص ۲۲۹

میزان حقانیت دیگران است که اگر با او باشند به راه راست گام نهاده‌اند و اگر از او دور شوند و یا در مقابل او قرار گیرند گمراه شده‌اند. (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۱۲)

گروه دوم، که شاید نیت‌های خیرخواهانه هم به دنبال داشته‌اند راه تفریط پیموده‌اند و می‌خواهند صورت مسئله را چنان پاک کنند که گویا پس از رسول خدا ﷺ اتفاقی نیفتاده است. درباره این موضوع و اهمیت آن، می‌توان به کتاب حافظ ابوسعید اسماعیل بن علی بن الحسن سمان رازی با عنوان *الموافقة بين اهل البيت و الصحابه* اشاره کرد. هرچند اصل موضوع - چنان که خواهد آمد - حرکتی اصلاح‌گرایانه و مورد تأیید و تلاشی علمی برای رفع توهم تقابل است، اما از روایتی که محب طبری از این کتاب آورده است چنین به دست می‌آید که در این‌گونه کتاب‌ها، روایاتی جمع‌آوری شده که اختلاف میان حضرت علی علیه السلام و خلفا را در حد مسائل فرعی و گاه شخصی تنزل داده است، نه آن‌گونه که شیعیان مدعی‌اند؛ یعنی ردّ نص پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم و غصب خلافت. (محب‌الدین طبری، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۰)

به نظر می‌رسد در قرن پنجم و ششم، چنین رویکردی در مباحث کلامی - تاریخی برخی از متکلمان اهل سنت وجود داشته است؛ چنان‌که قاضی عبدالجبار معتزلی بر همین نکته تأکید دارد که اختلافات میان خلفا و حضرت علی علیه السلام این‌قدر حاد نبوده، بلکه این شیعیان هستند که موضوع را پیچیده می‌کنند؛ رضی الخصمان و ابا القاضی! (ر.ک. مجله پژوهش و حوزه، ش ۱۳-۱۴، هدایت پناه)

کمترین نتیجه حرکت تقابل از سوی دشمنان و دشمنان دوست‌نما و یا جاهلان به اهداف دشمنان، القای جدایی صحابه از اهل بیت علیهم السلام در افکار عمومی و به تبع آن، واکنش‌های بعدی آن میان هر دو گروه و ایجاد شکاف و سستی مسلمانان بود، به‌گونه‌ای که نقل فضایل صحابه به عنوان یکی از مشخصه‌های ناصبی تلقی می‌شد و به عنوان حربه‌ای سیاسی مانند تهمت رافضی بودن، مورد استفاده قرار می‌گرفت (نک.

ابن عساکر، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۲۸۵) و بعکس، هر گونه تعرّض به هر یک از صحابه از نشانه‌های غلو در تشیع شمرده شده است. (ذهبی، ۱۴۰۷، ج ۱۴، ص ۳۳۸)

بازتاب‌های فرهنگ تقابل در جوامع مسلمانان

به جرئت می‌توان گفت: صحابه و مباحث مربوط به آنها از جمله بحث برانگیزترین موضوعات اختلافی میان شیعه و اهل سنت از ابتدا تا حال بوده است. شدت و ضعف این موضع‌گیری یکسان نبوده است. در میان علما، این بحث به صورت مناظره و گاه مشاجرات علمی و نوشتن کتاب‌ها و ردّیه دنبال می‌شد؛ ولی بازتاب‌های اجتماعی این مباحث، به ویژه در میان نیروهای افراطی هر دو گروه، گاه به صورت زد و خورد و حتی آتش زدن محله‌های طرف‌های درگیر می‌انجامید. (نک. ابن اثیر، ۱۳۹۹ و ابن جوزی، ۱۴۱۲، حوادث سال‌های ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۲۲، ۴۴۸، ۴۴۹ / ابن کنیر، ج ۲، ص ۲۳)

این گونه درگیری‌ها معمولاً میان اهل حدیث و حنابله بغداد با نیروهای شیعی اوج بیشتری داشت. ابن جوزی این حوادث و اتفاقات را در المنتظم آورده است که صورت خوشایندی ندارد و انسان را متأثر می‌کند. مسکویه، که خود در این عصر می‌زیسته، بغداد قرن چهارم را هنگام تسلط آل بویه بر بغداد، شهری نیم سوخته تصویر کرده است. (مسکویه، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۴۷۷)

در این میان، نباید نقش خلفا و حکومت‌ها را در دامن زدن به این منازعات نادیده گرفت. مأمون در سال ۲۱۱ به صراحت اعلام کرد که خون کسانی که فضیلتی برای معاویه نقل کنند هدر است و در سال ۲۱۲ اعلامیه‌ای به تمام شهرها مبنی بر افضلیت حضرت علی علیه السلام بر تمام صحابه و حتی شیخین فرستاد. وی همچنین از مکتب «اعتزال»، که درباره عملکرد صحابه موضعی نزدیک به شیعه داشت، حمایت کرد.

این کارهای او موجب تنفر شدید جامعه اهل تسنن از او شد. (ذهبی، ۱۴۰۷، حوادث سال ۲۱۲)

با روی کار آمدن متوکل و حمایت او از حنابله، که موضعی مخالف معتزله و شیعه داشتند، ورق برگشت و سبب شد تا پیش از حکومت آل بویه بر عراق و ایران، شیعیان در فشار و محدودیت‌های زیادی قرار گیرند که از سوی خلافت و سلفی‌های بغداد بر آنان اعمال می‌شد. داستان قطع دست و پای زائران امام حسین علیه السلام و فتنه‌های زیاد توسط بربهاری^۱ و نیروهای او در همین دوران بوده است (نک. ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۸، ص ۲۷۳ / ذهبی، ۱۴۰۷، ج ۲۴، ص ۷ / ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۲۰۶ / صفدی، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۹۰) ابوالحسن فارسی علی بن عیسی بن محمد بن ابان، معروف به «سکری» (م ۴۱۳) شاعر، حافظ قرآن و قرائت، بیشتر شعرهایش در مدح صحابه و ذم شیعیان بود. (ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۹، ص ۳۲۹ / زرکلی، ۱۹۸۰، ج ۴، ص ۳۱۸)

این فشارهای تبلیغاتی، سیاسی و اجتماعی در تحریک شیعیان بی‌تأثیر نبود. شیعیان بغداد، که در قرن چهارم رو به ازدیاد نهاده بودند، در مجالس خود، به مثالب صحابه می‌پرداختند. مسجد «براتا» پایگاه شیعیان بغداد بود که ابوالعبّاس بن عقده^۲ در آنجا به نقل فضایل حضرت علی علیه السلام و مثالب صحابه، بخصوص شیخین، می‌پرداخت. (دار قطنی، ۱۴۰۵، ص ۱۵۹ / خطیب بغدادی، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۲۲) البته ابن جوزی

۱. ابومحمد حسن بن علی بن خلف بربهاری، فقیه و رئیس حنابله بغداد م ۳۲۹. نک. ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۱۵، ص ۹۰.

۲. به دلیل اقدامات افراطی او که سبب فتنه میان طوایف مختلف شده بود، او و اصحابش تحت تعقیب خلیفه عبّاسی الراضی قرار گرفتند و دستور داده شد که حتی دو نفر از پیروانش نباید اجتماع کنند و بسیاری از آنان به بصره تبعید شدند. بربهاری نیز در اختفا، از دنیا رفت. (ر.ک. ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۱۵، ص ۹۰)

۳. آقا بزرگ تهرانی او را زیدی جارودی دانسته است. ر.ک. آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۸۱.

از ابن عقده دفاع کرده و به این اتهام او چنین پاسخ داده است که وی تنها به نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام اکتفا می‌کرده و متعرض فضایل صحابه و مثالب آنان نمی‌شده است. (ر.ک. ابن جوزی، بی‌تا، ص ۵۴) همچنین ابن خراش^۱ دو جزء در مثالب شیخین و صحابه نوشته بود. (دار قطنی، ۱۴۰۵، ص ۲۴۱/ ابن عدی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۳۲۱/ خطیب بغدادی، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۲۸۰/ ذهبی، ۱۴۰۷، ج ۲۱، ص ۲۱۴ و ج ۲۵، ص ۷۰) علی بن بلیق (حاجب القاهر بالله خلیفه عبّاسی) و کاتبش حسن بن هارون بر روی منابر به سب معاویه پرداختند که بازتاب گسترده‌ای از سوی مخالفان، بخصوص بر بهاری و اصحابش، داشت. (ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۸، ص ۲۷۳/ ذهبی، ۱۴۰۷، ج ۲۴، ص ۷) این امر خلیفه عبّاسی را بر آن داشت تا اعلام کند هر که از صحابه به بدی یاد کند ذمه خود را از او برداشته است. (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۲۷ و ۳۷ حوادث سال‌های ۳۳۱ و ۳۳۲)

با روی کار آمدن دولت شیعی آل بویه و تسلط آنان بر خلافت عبّاسی، ورق به نفع شیعیان و علمای آنان برگشت و حیات سیاسی — مذهبی شیعه وارد مرحله جدیدی شد.

معزالدوله احمد، نخستین حاکم بویهی بر عراق، گام‌های مهمی در ترویج شعائر شیعه در بغداد برداشت؛ از جمله، وی دستور داد بر در و دیوارها شعار «لعن الله معاویه بن ابی سفیان و لعن من غضب فاطمة — رضی الله عنها — فداً و من منع ان یدفن الحسن عند قبر جدّه و من نفی اباذر الغفاری» را نوشتند. این شعار، که در آن معاویه به صراحت و خلفای ثلاثه به کنایه مورد لعن قرار گرفته‌اند، خشم سنی‌ها را برانگیخت و مجبور شدند آنها را پاک کنند. (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۱۴۰) در همین دوره، وقتی شیعیان دیلمی و آل بویه در بغداد از نقل فضایل صحابه ممانعت به عمل

۱. عبدالرحمان بن یوسف بن سعید بن خراش مروزی بغدادی، م ۲۸۳. نک. خطیب بغدادی، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۲۷۸.

آوردند و به تعبیر ابن جوزی، سب سلف را بر دیوارها نوشتند، شافعی محمد بن عبدالله به عمد و برای مقابله با شیعیان، در «جامع» بغداد و مسجد خودش، در «باب الشام»، به نقل و املائی فضایل صحابه پرداخت. (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۱۷۳) برپایی مراسم عزاداری در روز عاشورا، که طعن بر معاویه و یزید و شاید خلفای قبلی را هم به دنبال داشت، موجب درگیری‌هایی میان حنبلی‌های بغداد و شیعیان شد و برای مقابله با شیعیان، مراسم عزاداری در «مَسْکِن» بر سر قبر مصعب بن زبیر و نیز در روز غدیر مراسمی مشابه در روز هجدهم ذی‌حجه به مناسبت روز «غار» برگزار کردند. افراط‌گرایی و تعصب جاهلانه در این حرکت تقابل تا بدان‌جاست که روز «غار» (هجرت به مدینه)، که در اول ماه ربیع الاول بود به ماه ذی‌حجه تبدیل و جابه‌جا شد. این موضوع آن قدر مضحک بوده که ابن کثیر متصدیان این اعمال را از نادانان و بی‌خردان اهل سنت برشمرده است. (ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۳۷۳) وی در حوادث سال ۳۹۳ می‌گوید: عمید الجیوش هر دو گروه را از مراسم عزاداری باز داشت. (ر.ک. ابن کثیر، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۳۸۱) همچنین مراسم شبیه‌سازی جنگ جمل به راه انداختند. در این مراسم زنی را عایشه نامیدند، کسی را طلحه و دیگری را زبیر خواندند و وانمود کردند که می‌خواهند به جنگ اصحاب علی علیه السلام بروند. هر یک از این مراسم به صراحت و یا کنایه، ناظر به مخالفت و یا موافقت عملکرد صحابه بود. (جعفریان، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۶۴)^۱ روشن است که شیعیان نیز در برابر این مراسم از خود واکنش نشان دادند و کار به درگیری انجامید. در این درگیری‌ها، گاه تعداد زیادی کشته و مجروح می‌شد. (ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۳۰۹، حوادث سال ۳۶۲ / ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۸، ص ۵۵۸) و

۱. القادر بالله خلیفه عباسی فقهای معتزله و شیعه را از تدریس کلام و مناظرات و مباحث مربوط به اعتزال و رفض منع کرد و آنان را توبه داد. (نک. ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۳۷، حوادث سال ۳۹۳ و ج ۱۵، ص ۱۲۵، حوادث سال ۴۰۸ / ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۹، ص ۳۰۵) روشن است که بخش قابل توجهی از این مباحث به عملکرد صحابه و مواضع علما درباره آنان مربوط است.

گاه شخصیت‌های برجسته ای تبعید و گاه کتاب‌خانه‌ها و مساجد و بازارها به آتش کشیده می‌شد (نک. ابن جوزی، ۱۴۱۲، حوادث سال‌های ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۲۲، ۴۴۸، ۴۴۹/ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۲۳) تبعید شیخ مفید از بغداد در سال ۳۹۲ و ۳۹۸ (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۵۸-۵۹/ ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۹، ص ۱۷۸ و ۲۰۸) و سوزاندن کتاب‌خانه شیخ طوسی و فرار او از بغداد به نجف در سال ۴۴۹ از جمله پیامدهای این درگیری‌ها بود. (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۱۶)

این مسائل تنها در بغداد نبود، بلکه در شرق و غرب جهان اسلام موضوع صحابه یکی از اسباب اصلی بروز فتنه‌های بزرگ میان این دو طایفه بود. در سال ۳۴۵ مردی از قمی‌ها به دلیل بدگویی به اصحاب، سبب خشم سنی‌های اصفهان شد و با افراد بی شماری به قمی‌ها حمله بردند، جمعیت کثیری از شیعه را قتل عام کردند و اموال تجّار را به غارت بردند. (ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۲۶۱) در دورترین مناطق غرب خلافت، مانند افریقیه، بخصوص قیروان، شیعیانی که به مطالب شیخین پرداخته بودند در سال ۴۰۷ قتل عام شدند، خانه‌هایشان آتش زده شد و اموالشان به غارت رفت. در این فاجعه انسانی، کارگزار قیروان با تحریک اهل سنت، دست آنان را در این کشتار باز گذاشت. (ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۹، ص ۲۹۴) در سال ۴۴۸ وقتی دولت آل بویه منقرض شد، سنی‌ها وارد کرخ شدند و شعارهای شیعه را، که همه در مدح حضرت علی علیه السلام و ذمّ مخالفان او بود، از در و دیوارها پاک کردند. شعرای اهل سنت در مدح صحابه به سرودن اشعار پرداختند (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۷-۸) و بدین گونه، حاکمیت خود را اعلان نمودند.

نقش علما در برابر فرهنگ تقابل

نقش علمای خیراندیش و تیزبین از هر دو گروه، که افق‌های بالاتری را می‌دیدند و این گونه منازعات را بر خلاف سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و مصالح

مسلمانان و خطری جدی می‌دانسته‌اند، حایز اهمیت است. آنان سعی داشته‌اند تا این حربه را از دست نیروهای جاهل و افراطی بگیرند و آنان را در مجرای عقلانی و صحیحی هدایت کنند و با تدوین کتاب‌ها و رساله‌های علمی، ضمن بیان حد و مرزها و تعیین درست و شفاف آنها، نقطه نظرات خود را تبیین نمایند و بدین‌گونه از انتشار افکار تند و افراطی جلوگیری و یا آنها را تعدیل کنند. در هر دوره، علمای بزرگی از هر دو مذهب، با جهاد علمی خود، تلاش نموده‌اند تا جهان اسلام رو به اعتدال فکری گام بردارد. حتی بخاری، که گرایش‌های سلفی‌اش در کتاب صحیح او نمایان است، در بخش «فضایل الصحابه»، که هر بابی را به فضایل یکی از اصحاب پیامبر ﷺ اختصاص داده، بر خلاف شیوه خود، وقتی به معاویه رسیده، عنوان باب را از «فضایل»، به «ذکر معاویه» تغییر داده است. (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۲۱۹) اهل حمص، که به حضرت علی علیه السلام توهین می‌کردند، با نشر روایات فضایل آن حضرت توسط اسماعیل بن عیّاش از این کار دوری جستند. (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۸)^۱

تا پیش از اینکه احمد بن حنبل کتاب فضائل الصحابه را بنویسد، جامعه اهل تسنن (البته عثمانی‌ها و سلفی‌ها) حتی حاضر نبودند امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان خلیفه چهارم بپذیرند و تنها به تثلیث خلافت (ابوبکر، عمر و عثمان) قایل بودند. با تلاش احمد بن حنبل و نوشتن کتاب فضائل الصحابه وی گامی مهم برای تعدیل افکار گروه افراطی اهل سنت برداشت و با نقل فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم، نظریه «تربیع خلافت» (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) را جا انداخت و بر این اساس،

۱. چنان‌که لیث بن سعد با نقل فضایل عثمان - هرچند غیر صحیح - مصری‌های را از دشمنی با عثمان دور نمود. ر.ک. خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ص ۸.

باید این حرکت مهم سیاسی - مذهبی او را از نخستین حرکت تقریبی به شمار آورد.^۱

نسائی نیز به صورت تک‌نگاری، فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را تنها از آن رو نوشت که مردم شام را دشمن حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام دید و خواست خداوند با این کتاب، آنان را هدایت کند. (ابن خلکان، ج ۱، ص ۷۷) جالب توجه اینکه چنین تک‌نگاری‌هایی را دربارهٔ خلفا و دیگر صحابه از سوی علمای اهل سنت کمتر سراغ داریم. تنها دربارهٔ پیمان برادری رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام سه کتاب مهم نوشته شده که عبارت است از: *المؤاخاة*، تألیف حافظ جعابی ابوبکر محمد بن عمر بن سالم تمیمی بغدادی (طباطبائی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸)؛ *المؤاخاة*، تألیف ابونعیم اصبهانی (طباطبائی، ۱۳۷۵، ص ۶۳۲)؛ *المؤاخاة*، تألیف حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله حنفی نیشابوری. (طباطبائی، ۱۳۷۵، ص ۶۳۳) همچنین ده‌ها کتاب دیگر در مناقب امام علی علیه السلام از سوی علمای اهل سنت نوشته شده است.^۲ از جمله کتاب *مناقب علی علیه السلام* ابن جوزی (ذهبی، ج ۴، ص ۱۳۴۳)؛ *المناقب خوارزمی* در قرن ششم؛ *تذکرة الخواص سبط بن جوزی*؛ *مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام* ابن مغازلی شافعی؛ و *کفاية الطالب فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام* علی بن ابی‌طالب علیه السلام اثر کنجی شافعی محمد بن یوسف (م ۶۵۸). همچنین در خصوص ردّ تقابل، کتاب *الموافقة بین اهل البيت و الصحابة و ما رواه لكل فريق فی حق الآخر*، تألیف ابن زنجویه اسماعیل بن علی بن حسن رازی (م ۴۴۵) کتابی است گویای بحث فرهنگ تقابل در قرن پنجم هجری، به‌ویژه در منطقهٔ ری و کسانی در صدد ترمیم و

۱. بنابراین، روایاتی که بیانگر این مطلب است که احمد بن حنبل بر سه خلیفه توقف داشته و از

حضرت علی علیه السلام نامی نبرده (نک. خیثمة بن سلیمان، ص ۱۰۷) باید پیش از این زمان باشد.

۲. مرحوم عبدالعزیز طباطبائی در کتاب *اهل البيت فی المكتبة العربیه*، تعداد زیادی از این کتاب‌ها را نام برده است.

یا رفع چنین توهمی بوده‌اند. (شیبانی، ۱۴۱۲، ص ۲۳۳) بهترین نمونه برای این دوره در منطقه ری، کتاب **النقض** عبدالجلیل قزوینی است که خود عالمی فرازانه بوده. در این کتاب، توهمات و بلکه تهمت‌های نویسنده کتاب **بعض فضائح الروافض** پاسخ داده شده و به طور کامل، افکار و اندیشه‌های شیعه اعتدالی تبیین گردیده است. وی حتی برای رفع تهمت‌هایی که از زبان شیعیان به همسران پیامبر ﷺ نسبت داده شده به کتابی تصریح می‌کند که در سال ۵۳۳ نوشته شده است و چنین بیان می‌دارد: هر کس از فریقین که بخواهد اعتقاد شیعه درباره عایشه و ام سلمه و همه زنان مصطفی را بداند باید کتاب **فی تنزیه عائشه**... را که ساخته‌ایم، برگرد و بخواند و بداند که چنین تهمتی به شیعه اصولیه راه نیابد و نیافته است. (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۱۱۵ و ۲۹۵-۲۹۶)

باید اذعان کرد که تألیف این‌گونه کتاب‌ها، بخصوص در برخی از دوره‌های تاریخی، از یک سو، نقش مهمی برای حفظ و ثبت فضایل امیرالمؤمنین ﷺ داشت و از سوی دیگر، جهاد علمی و ایثار و از خود گذشتگی بود. از این رو، نویسندگان آنها نه تنها بر تشیع، بلکه بر کل مسلمانان حق بزرگی دارند؛ چراکه این‌گونه کتاب‌ها برای آرام کردن احساسات تند و تعدیل افکار غلط، هرچند طولانی، بر جوامع سنی اثر گذاشت. این افکار تند و فضای مه‌آلود تعصبات مذهبی در کلام ابن قتیبه به روشنی ترسیم شده است. وی در **الاختلاف فی اللفظ**، از افراط‌گری اهل حدیث در برابر فضایل امیرالمؤمنین ﷺ به شدت انتقاد کرده و آن را «جهالت محض» شمرده است. وی می‌گوید:

من دیدم اینان (اهل حدیث) در برابر افراط رافضه - در محبت ورزیدن به علی ﷺ و مقدم داشتن او... - در تضعیف علی - کرم الله وجهه - افراط کرده، حق او را ادا نمی‌نمایند؛ درباره اش بدگویی می‌کنند... بسیاری از محدثان از اظهار فضایل او و آنچه درباره اش نقل شده می‌پرهیزند، در حالی که همه این احادیث به طرُق

صحیح رسیده است... اگر کسی دربارهٔ علی علیه السلام بگوید «اخو رسول الله علی و ابو سبطیه الحسن و الحسین...» چهره‌های آنان بر افروخته می‌شود و حالت انکار به خود می‌گیرند... چنانچه کسی فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل کند که «من كنت مولاة فهذا علی مولاة»؛ «انت منی بمنزلة هارون من موسی»... در پی نقد سند این احادیث می‌روند تا آن را مخدوش کنند و به سبب دشمنی با رافضه، حق علی علیه السلام را پایمال نمایند و آنچه را در شأن او نیست به او نسبت دهند. این به راستی، جهالت است. (ابن قتیبه، ۱۴۰۵، ص ۴۱-۴۲)

در چنین فضایی، نیروهای افراطی و غوغاسالار هر دو گروه کنترل اوضاع را از دست عالمان خیراندیش خارج کرده، نویسندگان این کتاب‌ها را مورد اذیت و آزار شدید قرار می‌دادند. کوچک‌ترین واکنش در برابر نویسندگان این کتاب‌ها و یا هرگونه تمایل به اهل بیت علیهم السلام و نقل فضایل آنان، اتهام «تشیع» و «رافضی» به آنان بود.

ذهبی به دلیل دشمنی نسائی با معاویه و عمرو بن عاص، او را به گرایش به تشیع متهم کرد. (ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۱۴، ص ۱۳۲) عبدالرزاق صنعانی (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵، ص ۱۵۳/احمد بن حنبل، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۵۹/ابن عدی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۹۳)، و کیع بن جراح (ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۳۳۴ و ج ۹، ص ۱۵۴)، حاکم نیشابوری (ابن کثیر، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۶۱/ذهبی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۶۴۱/صفدی، ۱۴۲۰، ج ۷، ص ۱۲۸)، ابونعیم اصفهانی (ذهبی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۶۴۱)، عبیدالله بن موسی استاد بخاری (ابن سعد، بی‌تا، ج ۶، ص ۴۰۰/عجلی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۱۴/ابن عساکر، ۱۴۱۷، ج ۳۶، ص ۱۸۹/ذهبی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۶۴۱)، سبط بن جوزی (ذهبی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۴۷۱/ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۲۳، ص ۲۹۷) و حتی محمد بن ادریس پیشوای

مذهب شافعی (ابن ندیم، بی تا، ص ۲۶۳ / ذهبی، ۱۴۰۷، ج ۱۴، ص ۳۳۸)^۱ و بسیاری دیگر نیز تنها به دلیل محبت اهل بیت علیهم السلام و یا تألیف کتابی در فضایل آنان، متهم به تشیع شدند. خیثمه بن سلیمان قرشی طرابلسی (۲۵۰-۳۴۳) تنها از آن رو که در کتاب خود، *فضایل الصحابه*، به رسم محدثان اهل سنت، به ترتیب خلافت، فضایل را ننوشته بود، متهم به تشیع شد، (نک. ابن العدیم، ۱۴۰۸-۱۴۰۹، ج ۷، ص ۳۳۹۴ / ابن عساکر، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۷۲) با اینکه مروری بر کتاب دیگرش یعنی *حدیث خیثمه*، برتری عشره مبشره و بخصوص خلفای ثلاثه بر حضرت علی علیه السلام به روشنی آشکار است. وکیع بن جراح (م ۱۹۷) نیز در کتاب *فضائل الصحابه* بر خلاف شیوه محدثان اهل تسنن، فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را بر فضایل عثمان مقدم کرد و مورد غضب برخی از علمای اهل سنت واقع شد. (ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۱۵۴)^۲ درباره برخی از علمای اعتدالی اهل سنت، که محب اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند نیز از آن رو که درباره منع مثالب صحابه تألیفی داشتند، از سوی برخی از شیعیان به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام متهم می‌شدند؛ مانند شوکانی که خود این داستان را بیان کرده است. (شوکانی، ۱۹۷۳، ج ۷، ص ۲۰۰) حتی گروه افراط‌گرا با برخی از علمای خود نیز، که حاضر نبودند افکار تند و غلط آنان را تأیید کنند، برخوردهای خشنی داشتند. نسائی تنها به سبب رد درخواست

۱. یحیی بن معین به دلیل تعظیم و ستایش احمد بن حنبل از شافعی، او را ملامت می‌کرد و احمد نیز این معین را به دلیل حسدورزی به شافعی مورد نکوهش قرار می‌داد. ر.ک. شوشتری، ج ۷، ص ۳۹۸.

۲. ذهبی در یک‌جا به شدت از وکیع اظهار ناراحتی کرده است و آن اینکه وکیع حسن بن صالح را به عنوان «امام» نام برد. کسی از او پرسید: چگونه او امام است، در حالی که بر عثمان ترخم نمی‌کند؟! وکیع گفت: آیا تو بر حجّاج ترخم می‌کنی؟! این تمثیل و تشبیه خشم ذهبی را برانگیخته است. (نک. ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۳۶۹) علامه شرف‌الدین عاملی تعداد قابل توجهی را که به تشیع متهم شده‌اند، فهرست کرده است. (ر.ک. شرف‌الدین، ۱۴۰۲، مراجعه ۱۶، ص ۱۰۵-۱۸۲).

مردم شام مبنی بر نقل فضایل معاویه و انکار هرگونه فضیلت برای معاویه، مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفت و بر اثر این صدمات، جان باخت. (ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۰/ ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۱۴۰)

طبری، فقیه و مورخ مشهور، برای تعدیل افکار دو گروه شیعه و اهل سنت، در بغداد به نقل فضایل حضرت علی علیه السلام و در آمل به نقل فضایل ابوبکر پرداخت، ولی مورد تنفر دو گروه قرار گرفت. (حموی، ۱۴۰۰، ج ۹، ص ۴۰) وی همچنین برای رد افکار غلط ابوبکر بن ابی داود سجستانی، که حدیث متواتر «غدير» را رد کرده بود، کتاب **الولاية و فضایل امیر المؤمنین علیه السلام** را نوشت و از سوی حنابله به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و حتی به خانه او هجوم بردند و آن را چنان سنگسار کردند که تلی از سنگ خانه او را فراگرفت و از ترس آنان، ممنوع الملاقات شد. و پس از وفات نیز در خانه اش دفن شد. (نک. حموی، ۱۴۰۰، ج ۹، ص ۴۰، ۴۳، ۵۷-۵۸/ ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۷، ص ۹/ ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۱۵۷) البته علل و عوامل دیگری نیز در این موضوع دخیل بود. (ر.ک. جعفریان، ۱۳۷۶، ص ۲۳۹-۲۵۳)

حسین بن تمیمی می گوید: وقتی از بغداد به نیشابور بازگشتم، محمد بن اسحاق بن خزیمه از من پرسید: در بغداد، از چه کسی حدیث شنیده‌ای؟ من اسامی استادان خود را گفتم. گفت: آیا از طبری هم حدیث شنیده‌ای؟ گفتم: حنابله بغداد او را خانه نشین کرده‌اند و اجازه نمی‌دهند کسی پیش او برود. (ر.ک. خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۶۴)

ابن زبیر^۱ در «جامع» دمشق، مجلس درس داشت و داستان خود و ده نفری را که در آنجا به نقل فضایل حضرت علی علیه السلام مشغول بودند و حمله افراط‌گرایان شامی که قریب یکصد نفر می‌شدند و ضرب و شتم توهین‌آمیز آنان را به خود و همراهانش

۱. حافظ ابوسلیمان محمد بن عبدالله بن احمد بن ربیعہ ربیعہ دمشقی، م ۳۷۹.

نقل کرده است. ذهبی می‌گوید: این ماجرا باید پس از سال ۳۰۰ باشد. (ذهبی، ۱۴۰۷، ج ۲۳، ص ۶۲۳)

این برخوردها نشان می‌دهد که گروهی افراطی و غوغاسالار نه به دنبال بحث علمی بودند و نه به تاریخ و میراث علمی خود اعتماد و اعتنایی داشتند، بلکه تنها توجه و ذهنیت آنان این بود تا علما به خواسته‌های غیر علمی و عوام‌گرای آنان تن بدهند و در پی خشنودی و یا ناخوشایندی برخی باشند. روشن است وقتی اوضاع به دست بی‌خردان و قشری مسلکان بیفتد بازار علما کساد و رواج تهمت و افترا داغ خواهد شد. نگاهی به تهمت‌هایی که مؤلف فضائح الروافض به شیعه زده تصویری را که در اذهان این گروه از اهل سنت از شیعیان درباره صحابه بوده است نشان می‌دهد. برای مثال، وی می‌گوید: «مذهب رافضیان چنان است که همه امت کافرند.» (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۴۶۲) «صحابه همه دشمن علی بودند.» (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۷۷-۷۸) «همه [یعنی شیعیان] دشمنان صحابه رسول و سلف صالح و زنان رسول باشند.» (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۲۳۴ و ۵۹۳) «[شیعیان] در میان خمر و زمر صحابه پاک را و زنان پیغمبر را دشنام می‌دهند.» (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۱۱۴) وی در جای دیگر نیز از زبان شیعه تهمت‌های ناروایی نسبت به همسران پیامبر ﷺ نقل کرده و اعتقادات غالبان شیعه را به تمام شیعیان سرایت داده و تصویر ناخوشایندی از شیعه ترسیم کرده است.^۱

این بحث را با این نکته مهم خاتمه می‌دهیم که سیاست «تقابل» تنها سیاستی نبود که درباره دو مذهب شیعه و اهل سنت با موضوع و محوریت اهل بیت ﷺ و صحابه دنبال شود، بلکه این سیاست در ابعاد گسترده‌تری، حتی میان مذاهب چهارگانه اهل سنت، نیز دنبال می‌شده است. مرحوم علامه امینی در جلد پنجم کتاب

۱. قزوینی در کتاب ارزشمند **النقض** به تمام تهمت‌هایی که به شیعه زده شده پاسخ داده است. برای اطلاع از آنها، باید به این کتاب بسیار ارزشمند، که به همت محقق سخت‌کوش، مرحوم محدث ارموی تصحیح شده است، مراجعه کرد.

گران‌سنگ الغدیر، بحث مفصلی دربارهٔ سیاست تقابل مذاهب چهارگانه با هم و جعل روایات مناقب و مثالب در حق ائمهٔ مذاهب چهارگانه پرداخته و نشان داده است که چگونه برخی بر اساس تعصب و یا اهداف غیر اسلامی، به تبلیغات دروغ بر امامان یکدیگر مشغول بوده و پیروان مذاهب چهارگانه را به جان هم انداخته بودند. از یک سو، عده‌ای از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت در مناقب و شخصیت ابوحنیفه می‌ساختند و او را احیاگر و مجدد دین و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، چراغ امت و مایهٔ فخر و مباهات رسول خدا صلی الله علیه و آله و حتی در حدّ پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل تبلیغ می‌نمودند، تا آنجا که در حق او غلو می‌کردند و ابوحنیفه را داناتر از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند! از سوی دیگر، گروهی با انتساب سخنانی به مالک و پیروان او، ابوحنیفه را بدترین مولود اسلام و بدتر از شیطان و فتنهٔ او را بدتر از فتنهٔ دجال معرفی می‌نمودند که وقتی سفیان ثوری خبر مرگ او را شنید، خدا را شکر کرد که مسلمانان را از شرّ او راحت گرداند. عده‌ای دیگر نیز مناقبی برای شافعی دست و پا کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به پی‌روی از او دستور داده و فرموده که من از او و او از من است و اینکه نباید به فتوای مالک و ابوحنیفه عمل شود، بلکه باید به فتوای شافعی عمل نمود که او سنت مرا احیا کرد. عده‌ای دیگر چنان مطالبی بر ضد او ساختند که شافعی را تا سر حد کفر پایین کشیدند که باید از او جزیه گرفت! حنابله نیز برای پیشوای خود و مذمت و تنقیص ائمهٔ دیگر، روایات و سخنانی دست و پا کردند که احمد فقیه‌تر از مالک است. دیگری هم فهم و دانش احمد را تا سر حدّ یک بچه پایین می‌کشید. تمام این روایات جنگ میان مذاهب بود و به یقین، هیچ کس جز دشمنان اسلام و مسلمانان از آن سود نمی‌جست و به ساختگی بودن روایات منقبت و منقصت این بزرگان نیز تصریح شده است (امینی، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۷۷-۲۸۸)

نتیجه

آنچه از اخبار تاریخی به دست می‌آید این است که سیاست «تقابل» اهل‌بیت علیهم‌السلام و صحابه سیاستی ساخته و پرداخته معاویه و امویان بوده تا بدین وسیله، آنان را در مقابل افکار و اندیشه‌های مسلمانان قرار دهند و با ایجاد فتنه‌انگیزی، از این ناحیه بتوانند اهل‌بیت علیهم‌السلام را منزوی کنند تا به اهداف دنیاطلبانه خود بهتر برسند. این در حالی است که حضرت علی علیه‌السلام از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تمجید و آنان را به عنوان الگو به جامعه معرفی کرده بود و قریب به اتفاق اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز در برابر معاویه و در کنار اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند و در رکاب آن حضرت مجاهدت‌ها نمودند، حتی تعداد اندکی از آنان که با حضرت علی علیه‌السلام مناسبات چندانی نداشتند، اما از اهل‌بیت علیهم‌السلام به عظمت یاد کرد و در کنار معاویه و امویان قرار نگرفتند.

با این حال، با روی کار آمدن دولت‌های همسو با امویان و ضد اهل‌بیت علیهم‌السلام از یک سو، و تعصبات جاهلانه گروه‌های افراطی هر دو گروه از سوی دیگر، موضوع «تقابل» به صورت عملی و گاه علمی خود را در جامعه مسلمانان نهادینه کرد و همواره مایه اختلاف و سوء استفاده مغرضان و دشمنان مسلمانان قرار گرفته است. اهل‌بیت علیهم‌السلام با شناخت دقیق ساختگی بودن چنین سیاستی و اهداف پشت پرده مبلغان آن، اصحاب و شیعیان خود را از هرگونه افراط‌گرایی و اعمال جاهلانه منع می‌کردند و از تبری به صورت لعن و دشنام و رفتارهای غیر عاقلانه و عوامانه پرهیز می‌دادند. علمای ربّانی و خیراندیش و اصلاح‌گرای دو گروه اهل‌سنت و تشیع نیز طی قرن‌ها با مجاهدت‌های علمی و عملی، سعی بر آن داشتند تا از این سیاست خصمانه علیه مسلمانان و رفتارهای افراط‌گرایان جلوگیری نمایند.

منابع

- قرآن كريم.
- نهج البلاغه، سيدرضى.
- ١. طهرانى، آقابرگ، الذريعه الى تصانيف الشيعة، بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٣.
- ٢. ابن ابى الحديد، عبدالحميد بن محمد، شرح نهج البلاغه؛ تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، بى تا.
- ٣. ابن اثير، على بن ابى الكرم، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ١٣٩٩.
- ٤. ابن شاذان، فضل، الايضاح، تحقيق سيد جلال الدين حسيني ارموى، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٦٣.
- ٥. ابن كثير، اسماعيل، البداية والنهاية، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- ٦. ابن جوزى، عبدالرحمان بن على، المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك، تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٢.
- ٧. ابن حزم اندلسى، على بن احمد بن سعيد، المحلّى، تحقيق احمد محمد شاكر، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- ٨. ابن خلكان، احمد بن محمد، وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، بيروت، دارالثقافه، بى تا.
- ٩. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- ١٠. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبي، الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، تحقيق على محمد الجاوى، بيروت، دارالجيل، ١٤١٢.
- ١١. ابن عدى، ابواحمد عبدالله، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق عادل احمد عبد الموجود و على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٨.
- ١٢. ابن عديم، عمر بن احمد، بغية الطلب فى تاريخ حلب، تحقيق سهيل زكار، دمشق، ١٤٠٨-١٤٠٩.
- ١٣. ابن عساكر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٧.
- ١٤. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، الاختلاف فى اللفظ و الرد على الجهمية و المشبهه، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٥.
- ١٥. _____، الامامة و السياسة، تحقيق طه محمد الزينى، بى جا، مؤسسة الحلبي، بى تا.
- ١٦. ابن نديم، محمد بن اسحاق، الفهرست، تحقيق رضا تجدد، تهران، بى نا، بى تا.

١٧. احمد بن حنبل، **العلل و معرفة الرجال**، وصی الله بن محمود عباس، بیروت، المكتبة الاسلامی، ١٤٠٨.
١٨. ابن هلال ثقفی، ابراهیم بن محمد، **الغارات او الاستنقارات و الغارات**، تحقیق عبدالزهراء الحسینی الخطیب، بیروت، دارالاضواء، ١٤٠٧.
١٩. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، **مقاتل الطالبیین**، تحقیق کاظم المظفر، قم، مؤسسه دارالکتاب، ١٣٨٥ق.
٢٠. امینی، عبدالحسین، **الغدیر فی الكتاب و السنه**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٦٦.
٢١. بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح البخاری**، بیروت، دارالفکر، ١٤٠١.
٢٢. بلاذری، احمد بن یحیی، **انساب الاشراف**، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ١٣٩٤ق.
٢٣. تستری، قاضی نورالله، **احقاق الحق و ازهاق الباطل**، تحقیق و تعلیقات آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، قم، مکتبه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، بی‌تا.
٢٤. _____، **الصواعق المحرقة**، تحقیق سید جلال‌الدین محدث ارموی، بی‌جا، ١٣٦٧.
٢٥. قاضی ابوحنیفه، محمد بن نعمان تمیمی، **شرح الاخبار فی مناقب الائمه الطهار**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٤.
٢٦. جعفریان، رسول، **تاریخ تشیع در ایران**، قم، انصاریان، ١٣٧٥.
٢٧. _____، **اهل حدیث و کتاب صریح السنه طبری**، مقالات تاریخی، دفتر دوم، قم، الهادی، ١٣٧٦.
٢٨. حسینی جلالی، سید محمدرضا، **جهاد الامام السجاد زین‌العابدین**، قم، دارالحدیث، ١٤١٨.
٢٩. حموی، یاقوت بن عبدالله، **معجم الادباء**، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٠.
٣٠. خطیب بغدادی، احمد بن علی، **الكفاية فی علم الدرايه**، تحقیق احمد عمر هاشم، بیروت، دارالکتاب العربی، ١٤٠٥.
٣١. _____، **تاریخ بغداد او مدینه السلام**، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٧.
٣٢. خیثمه بن سلیمان طرابلسی، **حدیث خیثمه**، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.
٣٣. دارقطنی، ابو الحسن علی بن عمر، **سؤالات حمزه**، تحقیق محفوظ الرحمان زین‌الله السلفی، ریاض، دار طیبه، ١٤٠٥.

٣٤. ذهبى، محمد بن احمد، ميزان الاعتدال، تحقيق على محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٦.
٣٥. _____، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٧.
٣٦. _____، تذكرة الحفاظ، بيروت، دار احياء التراث العربى، بي.تا.
٣٧. _____، سير اعلام النبلاء، تحقيق شعيب الارنؤوط، مؤسسة الرساله، ١٤١٠.
٣٨. زرکلى، خيرالدين، الأعلام، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٨٠.
٣٩. سباعى، مصطفى، السنّة و مكانتها فى التشريع الاسلامى، قاهره، دارالسلام، ١٤٢٧.
٤٠. سبط بن جوزى، يوسف بن قزغلى، تذكرة الخواص؛ تهران، مكتبة نينوى الحديثه، بي.تا.
٤١. شرفالدين، سيد عبدالحسين، المراجعات، تحقيق حسين الراضى، بيروت، الجمعية الاسلاميه، ١٤٠٢.
٤٢. شهرزورى، عثمان بن عبدالرحمان، مقدمة ابن صلاح فى علوم الحديث، تحقيق ابو عبدالرحمان صلاح بن محمد بن عويض، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٦.
٤٣. شيبانى، محمد ابراهيم، معجم ما آلف عن الصحابة و امّتهات المؤمنين و آل البيت، كويت، مركز المخطوطات و التراث و الوثائق، ١٤١٢.
٤٤. شوکانى، محمد بن على، نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار، بيروت، دارالجيل، ١٩٧٣.
٤٥. شيخ صدوق، محمد بن على، الاعتقادات، تحقيق عصام عبدالسيد، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤.
٤٦. _____، عيون اخبار الرضاؑ، تحقيق حسين اعلمى، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بي.تا.
٤٧. مفيد، محمد بن محمد، الكافّة فى توبه الخاطئه، تحقيق على اكبر زمانى نژاد، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤.
٤٨. _____، الجمل و النصره لسيد العتره؛ تحقيق سيد على ميرشريفى، قم، المؤتمر العالمى للافية الشيخ المفيد، ١٤١٣.
٤٩. صفدى، خليل بن ايبك، الوافى بالوفيات، تحقيق احمد الارنؤوط و تركى مصطفى، بيروت، دار حياء التراث، ١٤٢٠.
٥٠. طباطبائى، عبدالعزيز، اهل البيت فى المكتبة العربيه، قم، مؤسسة آل البيتؑ، ١٣٧٥.
٥١. عجلى، احمد بن عبدالله، تاريخ الثقات، تحقيق عبدالمعطى قلججى، ١٤٠٥.

۵۲. عراقی، عبدالرحیم بن حسین، **التقید و الايضاح لما اطلق و اغلق من مقدمة ابن الصلاح**، تحقيق محمد عبدالله شاهين، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۱۷.
۵۳. قزوينی رازی، عبدالجليل بن ابی‌الحسين، **النقض**، معروف به «**بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض**»، تحقيق مرحوم مير جلال‌الدين حسيني ارموي، تهران، انجمن آثار ملي، ۱۳۵۸.
۵۴. كليني، محمد بن يعقوب، **الكافي**، تحقيق علي‌اكبر غفاري، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۴۷.
۵۵. محب‌الدين طبري، احمد بن عبدالله، **الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنه**، بيروت، دارالندوه، ۱۴۰۸.
۵۶. مزّي، يوسف بن عبدالرحمان، **تهذيب الكمال في اسماء الرجال**، تحقيق بشّار عوّاد معروف، بيروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۳-۱۴۰۴.
۵۷. مسعودي، علي بن الحسين، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، تحقيق اسعد داغر، ط. الثانيه، قم، دارالهجره، ۱۴۰۹.
۵۸. معروف حسني، هاشم، **الموضوعات في الآثار و الاخبار**، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۷.
۵۹. منقري، نصر بن مزاحم، **وقعة صفين**، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتبة آية‌الله العظمى مرعشي النجفي، ۱۴۰۴.
۶۰. نجاشي، احمد بن علي، **رجال النجاشي**، تحقيق موسى شبيري زنجاني، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۶.
۶۱. هدايت‌پناه، محمدرضا، «روش‌شناسی تاریخی قاضی عیدالجبار معتزلی»، **مجله پژوهش و حوزه**، ش ۱۳-۱۴.
۶۲. «فتاواي تکفيريان و مسئوليت حوزه»، نشریه **بعثت**، ش ۱۴، آبان ۱۳۸۶.
۶۳. هدايت‌پناه، محمدرضا، **بازتاب تفکر عثمانی در واقعه كربلا**.